



www.qpjournal.ir

ISSN : 2783-4166

نقد جامعه‌شناسی ادبی دو داستان کوتاه «زن شیشه‌ای» و «مثل همه عصرها»

دکتر یوسف صفیان بلداجی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۰۳ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۱/۰۱/۰۱

(از ص ۲۳ تا ص ۳۵)

نوع مقاله: پژوهشی



[20.1001.1.27834166.1401.5.1.1.5](https://doi.org/10.27834166.1401.5.1.1.5)

چکیده

نقد جامعه‌شناختی با نظریه پردازانی چون لوکاچ و گلدمن مطرح می‌شود، هر نوشته ادبی از عمق جامعه بر می‌خیزد پس نوشته حاضر به نقد جامعه‌شناختی دو داستان کوتاه «زن شیشه‌ای» نوشته راضیه تجار و «مثل همه عصرها» زویا پیر زاد می‌پردازد و ضمن تحلیل اجتماعی داستان‌ها به بازیابی فراموش شده‌گی زنان در اجتماع داستان می‌پردازد و به خودجویی‌ها و خودیابی‌ها و همچنین دغدغه‌های زنان اجتماع داستان می‌رسد و مشخص می‌نماید که دغدغه زنان داستان نویس امروزی تنهایی، سکوت و ناامیدی و وابستگی‌های اجتماعی است هرچند در مقایسه این نوشته‌ها زندگی اجتماعی زنان مسیر تکاملی خوبی را طی می‌کند.

واژه‌های کلیدی: نقد، جامعه‌شناسی ادبیات، زنان، داستان کوتاه

^۱استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد آبادان، دانشگاه آزاد اسلامی، آبادان، ایران. // Email: you.safian@iauabadan.ac.ir



مقدمه

در تقسیم‌بندی هنر نقاشی، مجسمه‌سازی، فیلم، ادبیات و شعر را از اجزای هنر برمی‌شمردند همچنانکه ادبیات از زبان جدا نیست و معانی در ادبیات از طریق زبان منتقل می‌شوند پس ادبیات را زبان به وجود می‌آورد و ثبت می‌کند همچنانکه در ادبیات برخلاف دیگر هنرها انسان با معانی سر و کار پیدا می‌کند و مانند نقاشی و فیلم نیست که قابل مشاهده باشد سوسور زبان را از سخن انسان جدا می‌داند و آن را محصولی اجتماعی و قراردادهایی می‌داند که توسط جامعه وضع می‌شوند و در واقع کلمات علائمی هستند که نویسندگان برای انتقال معنا به کار می‌برند (راودراد، ۱۳۹۴: ۷۲).

در تاریخ ادبیات ایران چیزی به نام «مطالعات ادبی» و نقد وجود نداشته است اولین اثری که در زبان فارسی به تحلیل ادبیات اختصاص داشته است، کتاب «چهارمقاله» نوشته نظام عروضی سمرقندی است که در قرن پنجم نوشته شده است. این کتاب به چهار بخش دبیران، شاعران، منجمان و طبیبان اختصاص دارد. در این کتاب نظامی سمرقندی از دیدگاه فنی به ادبیات نگریسته است. و می‌توان گفت سرآغاز مطالعات ادبی در زبان فارسی است و سبب می‌شود سنتی شکل بگیرد که به بررسی ذوقی و ادبی آثار ادبی بپردازد. در این بررسی فنی و ذوقی آثار ادبی تلاش می‌شود تا یک اثر را از لحاظ زیبایی‌شناسی بررسی کند و بفهمد که اثر دارای چه مولفه‌ها و معیارهای زیباشناختی است.

بعد از نظامی سمرقندی کتاب‌های مختلفی در مورد ارزیابی‌های ذوقی نوشته شد اما این تحلیل فنی و ذوقی اثر خیلی هم گسترده نبود. آثاری که در این زمینه وجود دارد بسیار اندک است. نقد‌هایی که در زمینه‌های مطالعات ادبی در ایران رواج یافت نقد ذوقی و فنی آثار ادبی و زندگینامه بزرگان و شاعران هم به صورت مستقل و هم به صورت متن‌هایی در سایر کتابها، به عنوان «تذکره نویسی» رواج یافت. تذکره نویسی در قرن‌های پنجم و ششم هجری رشد پیدا کرد نقد ادبی و هنری در ایران از نیمه قرن نوزدهم با تحولاتی که زمینه‌ساز آشنایی ایرانیان با اروپاست پیداشد، اولین نوشته‌هایی که شاید بشود لقب نوشته‌های نقادانه به آنها داد بعد از انقلاب مشروطه به وجود می‌آید، یعنی زمانی که ژانرهای جدید مثل داستان کوتاه و رمان و شعر نو در ایران به وجود آمد. هرچند اولین رمان‌هایی که به زبان فارسی نوشته شد، بهترین نوع رمان نبودند اما این نوشته‌ها این موضوع را بیان می‌کنند که چه متنی یا چه اثری واجد ویژگی‌های برتر ادبی است.



در نیمه اول قرن حاضر جامع ترین پژوهش در زمینه نقد ادبی به قلم دکتر زرین کوب منتشر شد که در نوع خود بهترین نمونه نقد بود وی نقد ادبی را در آن دوره بیمار گونه توصیف می کند و می گوید که اگر چه برای رسیدن به نقدی قوی فرسنگ ها راه لازم است اما توجه به نقد ادبی را در ایران امید وار کننده می داند.

سپس آثاری چون «از صبا تا نیما (تاریخ ۱۵۰ ساله ادب فارسی)» یحیی آراین پور (۱۳۵۷) و «طلا در مس» رضا براهنی، سپس کتاب ارزشمند «صدسال داستان نویسی ایران» میرعبادینی (۱۳۸۳) نوشته می شود که این نوشته نوید بخش آغاز رشد نقد نویسی در ایران است. در تمام این آثار توجه به جامعه و زمینه های اجتماعی ادبیات مورد توجه ناقدان است هرچند هیچکدام از آنها به نقد جامعه شناختی توجه چندانی ندارند ظهور جامعه شناسی هنر و ادبیات در ایران به طور جدی به گسترش رویکردهای مارکسیستی در ایران در دهه ۱۳۴۰ به بعد بر می گردد. در این زمان ابتدا ترجمه متون مارکسیستی در زمینه فهم و آشکار ساختن شرایط مادی و اقتصادی هنر شکل می گیرد. بحث های مارکسیستی در زمینه ابعاد ایدئولوژیکی هنر، رئالیسم اجتماعی، نسبت میان کار و هنر، رابطه بین طبقه اجتماعی و هنر، نقش هنر در تغییرات اجتماعی و سیاسی و مخصوصا بهره گیری از هنر و ادبیات در مبارزات سیاسی و اجتماعی، موضوعاتی است که رویکرد مارکسیستی در ایران به همراه دارد.

امروز دیدگاه های نظریه پردازان اصلی این حوزه مانند لوکاچ، گلدمن، اسکارپیت، پیر بوردیو، هوارد بکر، کوهلر و دیگران برای دوستداران حوزه جامعه شناسی ادبیات آشنا است. گسترش رشته های دانشگاهی نیز بر توسعه مطالعات اجتماعی هنرها و ادبیات تأثیر عمده ای داشته است.

مطالعات فرهنگی با دو رویکرد در مباحث جامعه شناسی هنر و فرهنگ آغاز شد یکی از آنها مطالعات فرهنگی است که سیاست فرهنگی را در عرصه های اجتماعی و سیاسی بررسی می کند. این نوع مطالعات بیشتر در دهه ۱۳۷۰ رونق دارد. موضوع اصلی آن نیز رویکردی انتقادی فرهنگی بود و اغلب از منظر فرهنگ رسمی و غیررسمی به موضوعات می نگریست این سالها به زمینه های عملی فرهنگ با جنبه های رفتاری آن توجه می شود و موضوع هایی مانند سبک زندگی، مسأله جوانان و زنان موضوع غالب تحقیقات این سالها را تشکیل می دهد مطالعات اجتماعی هنر در ایران به تحولات اجتماعی ایران برمی گردد چراکه در دهه های اخیر هنر و مسائل مربوط به آن بیشتر از قبل مورد بررسی و پژوهش جامعه شناسان واقع شده است. زیرا، اهمیت هنر بخصوص در رابطه با هویت فرهنگی و خرده فرهنگ های مختلفی است که جوامع امروزی را شکل می دهد. تا آنجا که کریستوفر هنر پست مدرن معاصر را «هنر هویت» می نامد، چراکه شامل هویت های ملی، طبقاتی، اقومی، نژادی و جنسیتی در مقابل



قدرت، تبعیض‌های، طبقاتی، قومی، نژادی و جنسیتی در سطح جامعه و در سطح جهان است و از مباحثی چون جامعه مدرن، مدرنیته، مدرنیسم و پست مدرنیسم سخن به میان می‌آید

پس نشانه‌های زبانی که همان کلمات باشند مفاهیم را منتقل می‌کنند و این انتقال جز در قرار گرفتن در یک بدنه اجتماعی فهم نمی‌شوند پس «مسئله اساسی این نیست که کلمات به خودی خود خوشاینداند یا نه، بلکه مسئله این است که آیا آنها به درستی به موضوع یا اندیشه معینی دلالت می‌کنند یا خیر» (سارتر، ۱۹۵۰: ۱۱) به نظر وی فرد به سبب انتخاب موضوع نویسنده نمی‌شود بلکه به سبب سبک خاصی که برای گفتن برمی‌گزیند نویسنده می‌شود (همان: ۱۵) نقد سابقه‌ای دیرینه در دنیای ادبیات و آثار ادبی دارد در دوره یونان باستان دو نظریه کلی در مورد هنر و ادبیات وجود دارد یکی منتسب به افلاطون و دیگری ارسطو شاگرد و وی همچنانکه این دو آرای خود را در کتاب‌های جمهوری، ایون و قوانین و ارسطو در کتاب فن شعر بیان می‌دارند افلاطون به جنبه جمعی ادبیات بیشتر از ارسطو نظر داشته است پس افلاطون ادبیات را جزئی از فعالیت بشر می‌داند و آن را زمینه‌ای برای تعلیم طبقه اشراف می‌داند اما در مقابل ارسطو ساختمان تراژدی را تجزیه و تحلیل می‌کند (هوف، ۱۳۶۵: ۲۳) افلاطون تمام انواع هنر را تقلید از طبیعت می‌داند و عالم مثال را مطرح می‌کند و عالم محسوس را تقلیدی از عامل مثال می‌داند و آن را بی‌ارزش می‌پندارد و تقلید هنرمند از عامل محسوس را تقلید از تقلید می‌داند و آن را کم‌ارزش می‌پندارد و بعدهای عاطفی شعر را مانع رشد عقلانی انسان دانسته و آن را بی‌معنی می‌داند (عزیزالماضی، ۱۹۶۸: ۳۰-۱۸). اما برخلاف آن ارسطو وظیفه اصلی هنر را توازن و پالودن عواطف انسان می‌داند حتی اگر ملاک ارزیابی آثار هنری نباشد (همان: ۴۱) ادامه این گونه آرا باعث گردید که بعد از عصر رنسانس و تخصصی شدن علوم نظریه‌های اجتماعی پدید آیند و همچنان به حیات خود ادامه دهند.

پیشینه پژوهش

بانظر به نوشته‌ها و نقد‌های پیشین در خصوص موضوع مقاله اخیر این موارد چشمگیر است.

- بررسی وجوه زیبایی‌شناسی نوشتار زویا پیرزاد در سه مجموعه داستان «مثل همه عصرها» «طعمم گس خرمالو» و «یک روز مانده به عید پاک» نوشته شهلا حائری و همکاران (۱۳۹۱) مطالعات نقد ادبی

- شخصیت پردازی در مجموعه داستان «مثل همه عصرها» نوشته نگین کیخا (۱۳۹۶) همایش بین‌المللی مدیریت و علوم انسانی

- بررسی مؤلفه‌های اصلی مشترک ترسیم شده از شخصیت زنان سنتی و مدرن در آثار زویا



پیرزاد و فرخنده آقایی نوشته زهرا عظیمی و همکاران (۱۴۰۰)، متن پژوهی ادبی باتوجه به اینکه این مقالات و مقاله های دیگری در مورد این نویسندگان و یا داستانهای مذکور نوشته شده است اما نوشته ای که به نقد اجتماعی این دو داستان بپردازد وجود نداشته و این تحقیق در نوع خود یکتاست .

جامعه شناسی ادبی

بنیانگذار جامعه شناسی ادبیات را ایپولیت تن می دانند و از انجایی که زبان ماده اصلی ادبیات است می توان ادبیات را ذاتا اجتماعی دانست چرا که زمینه های ادبی سنتی به مانند نمادها و وزن در یک متن تابع قرار دادهایی هستند که فقط در جامع بشری شکل می پذیرند بنابراین می توان گفت این امور نیز ذاتا اجتماعی به حساب می آیند (رنه ولک، ۱۳۷۳: ۹۹)

به نظر ایپولیت تن ادبیات انعکاس عصر پدید آورنده اثر است و نوشته های ادبی نتیجه سه عامل زیستی، فرهنگی و تاریخی به شمار می آیند .

ایپولیت تن تحت آرای مارکس به بخش مهمی از نظریه های قرن بیستم مسلط می شود مطابق این دیدگاه ادبیات گزارش دهنده آشکار واقعیت های اجتماعی است نژاد از منظر ایپولیت به روح قومی تفسیر میشود و تفاوت بین ملت ها از لحاظ آداب و رسوم، مشخصه های زبانی و قومی به نحوه پیدایش آثار ادبی می انجامد وی در بررسی ملل برای هر ملتی خصوصیات ویژه ای را بر می شمارد و به علل تجلی مشخصه های روحی و اخلاقی و اجتماعی آنان می پردازد این اقدام ایپولیت صرفا ذوقی است .

سپس اینکه محیط می تواند در موجبات و دگرگونی های سیاسی اجتماعی خاصی را رقم بزند، چراکه محیط می تواند به انسانها ویژگی های خاصی را ببخشد وی هلندی ها را مثال می آورد که چگونه با محیط سر سبز و طبیعی از آب و علف دام پرورش می دهند و از محصولات دامها یعنی پنیر و کره استفاده می کنند و زندگی اجتماعی خود را می گذرانند و سپس این شیوه محیط چگونه در خلق و خوی آنها موثر واقع می شود واز آنها مردمی آرام خونسرد و عشق مدار می سازد که در زندگی با خوش خلقی نهایت بهره را از زندگی می برند.

در نهایت زمان که این مفهوم در اندیشه ایپولیت به روح زمان تعبیر میشود واز گرایش های مردم یک جامعه در دوره های خاص متفاوت سخن به میان می آورد که چگونه مردمان برابر با زمان خویش فرزند زمان هستند و دچار سلاقی و عادت های خاص می شوند و روشن می سازد که هیچ اثری در بی زمانی به وجود نمی آید و همین زمان خاص است که در اجتماع به اثر محتوا و فرم خاص می بخشد بنابراین به نظر وی جبر انسان را محصور کرده است و گریزی از آن نیست. (عسگری، ۱۳۸۶: ۵۸)



با مکتب رمانتیسم در اوایل سده نوزده میلادی نظریه‌های مرتبط با ادبیات شکل گرفت و جامعه‌شناسی کم کم از بستر فلسفی خود جدا شد و با دیگر علوم درآمیخت و به شکل‌های متعددی مانند جامعه‌شناسی سیاسی، پرورشی، صنعتی، خانواده و هنر و ادبیات تقسیم شد و جامعه‌شناسی ادبیات یکی از شاخه‌های جامعه‌شناسی هنر ساخت و کارکرد اجتماعی ادبیات و ارتباط میان جامعه را بررسی می‌کند (ستوده، ۱۳۷۸: ۵۶) ادبیات به مانند دیگر نهادها همانند خانواده، حکومت و اقتصاد یک نهاد اجتماعی است و ریشه در اجتماع دارد و نقد جامعه‌شناختی «بنیاد آن بر این است که آثار ادبی زاده محیط اجتماعی‌اند (زرین کوب، ۱۳۷۴: ۷۵).

نقد اجتماعی میان حالات اجتماع توسط نویسنده و ارتباط دادن محتوای آن به ساخت اجتماعی است کما اینکه لوکاچ هنر را به شرایط خاص اجتماعی مربوط می‌داند. پس بین نقد اجتماعی و اثر به وجود آمده رابطه‌ای جدایی ناپذیر وجود دارد «از ادبیات می‌توان به عنوان سند اجتماعی و به دست آوردن نکات کلی تاریخ اجتماعی استفاده کرد (ولک و آوستن، ۱۳۷۳: ۷۴) پس در این شیوه منتقد با دقت کامل به اثر ادبی به وجود آمده زمان و مکان نویسنده را باز می‌کاود و آگاهی کامل به دست می‌آورد تا بتواند اثر را برداشتی از محیط اجتماعی دانسته و به آن بپردازد (میرصادقی، ۱۳۷۷: ۶۷)

نظریه‌های جامعه‌شناختی

نخستین جرقه‌های نقد اجتماعی در آرای مادام دوستان (۱۸۱۷-۱۷۶۶) هی-تولیت تن (۱۸۹۳-۱۸۲۲ م). مارکس و سپس انگلس به وجود آمد (کوثری، ۱۳۷۹: ۱۶)

نقد مارکسیستی یکی از انواع نقد اجتماعی است که براساس آرای مارکس و انگلس شکل گرفته است ایشان بر این باورند که ادبیات براساس شرایط تاریخی و اجتماعی است که به وجود می‌آید و هر بافت اجتماعی را شامل دو لایه زیرساخت و روساخت می‌دانند که زیرساخت روابط اجتماعی و اقتصادی را تصور می‌کنند که سبب شکل‌گیری لایه روساخت یعنی فلسفه و ادبیات می‌گردد (دستغیب، ۱۳۸۷: ۸۲) با این وجود مارکسیست‌ها اهمیت اصلی یک اثر ادبی را به محتوا می‌دهند چرا که ارزش ادبیات در تحولات تاریخی در مفهوم محتواست که نمایان می‌شود (ال‌گرین، ۱۳۷۳: ۲۸۸).

این شیوه با ظهور صاحب‌نظرانی چون لوکاچ و سپس شاگرد او گلدمن وارد مرحله دیگری می‌شود. به نظر لوکاچ آثار ادبی بازتاب واقعیت‌اند زیرا خود نمی‌توانند واقعیت محض باشند. وی ادبیات را بازتاب جهان کوچکی می‌داند که واقعیت جهان را نشان می‌دهد. و از نظر وی محتوا شکل را پدید می‌آورد. (شمیسا، ۱۳۷۸: ۲۵۳)



لوکاچ در کتاب نظریه رمان سخن خود را با توصیفی از حماسه با بیانی شاعرانه آغاز می‌کند این دوران دورانی است که هیچ ناسازگاری میان قهرمان و جهان وجود ندارد وی ابژه اشعار حماسی را زندگی محض می‌داند ولی رمان بر خلاف حماسه در جستجوی کشف رویه پنهان زندگی است و اینگونه است که قهرمان دنیای جدید و قدیم متفاوتند و قهرمان حماسه هرگز فرد نیست و ابژه حماسه سرنوشت یک اجتماع است ولی قهرمان دنیای جدید یعنی رمان متفاوت است و رمان نویس رابطه فرد با جهانش را باز می‌آفریند (لوکاچ، ۱۳۸۰: ۱۵) او رمان را شکل ادبی بلوغ مردانه می‌نامد که بدون هیچ مسامحه‌ای در پی انعکاس حقیقت زمانه خود است و اینگونه است که قهرمان رمان درگیر مشکلات جامعه شناختی و روان شناختی است و نویسنده جایز نیست مشکلات تلخ زندگی خود را زیادی آشکار کند و دنیای رمان دنیایی است که شیطان گوته آنرا فراگرفته است و خدا آن را ترک کرده است و این عاملی برای طنز بودن رمان است.

لوکاچ در گفتگوی قهرمان بر این باور است گفتگوها باعث می‌شوند تا تضاد های پیش گفته در فضای رمان خود را آشکار کنند و تنها راه برای بیان انسان و جامعه را رمان می‌داند و برای رسیدن به فراخنای روح قهرمانان چاره‌ای جز عمل داستانی نمی‌بیند و به نظر او قدرت تخیل نویسنده با نوآوری ماجراها در موقعیت های ویژه با عمل داستانی است که آشکار می‌شود (همان: ۷۱ - ۷۲) و او با انتشار کتاب رئالیسم اروپایی از طرفداران محکم مکتب رئالیست است و و پیروان آنرا پیشروان واقعی آزادی دنیا می‌داند و می‌گوید: امروز اشتیاق به ادبیاتی است که بتواند در جنگل اشفته زمان ما نفوذ کند (لوکاچ، ۱۳۷۳: ۲۳)

پس او از سبک هنری رئالیسم در کتاب معنای رئالیسم معاصر حمایت می‌کند زیرا این سبک را بازتاب حقیقی واقعیت می‌داند وی از هنر سالم و هنر بیمار صحبت به میان می‌آورد و در نظر وی آنچه از نظر اجتماعی سالم است تبدیل به جزئی از خودآگاهی انسان می‌شود و هر آنچه به عنوان هنر بیمار از آن صحبت به میان می‌آید ارتباط غیر عادی هنرمند و جامعه است در حالی که بیماری تنها و محض در هنر وجود ندارد.

لوکاچ رمان نویسان بزرگ را شیفته پرشور واقعیت می‌داند که این شیفتگی گاه بر مقاصد اجتماعی و گرایش‌های سیاسی عقیدتی آنها پیشی می‌گیرد در رنج‌های مردم و مسائل بزرگ در جهان نگری نویسنده‌گان بزرگ قرار دراد و وجه مشترک رئالیست‌های بزرگ همین امر می‌تواند باشد.

لوکاچ بر ادبیات رئالیستی که نشان دهنده واقعیت آشکار جامعه است ارزش می‌گذارد و ادبیات بورژوازی در مکتب ناتورالیسم و یا رمانتیسم را مردود می‌داند. (لوکاچ، ۱۳۸۱: ۱۶) به گفته لوکاچ با مذهب علم و ... بازتاب واقعیت‌های جامعه‌اند که میان محیط انسان و انسان خود را نمایش می‌دهند و هدف همه هنرهای بزرگ را انعکاس تصویری



متحد و منسجم از واقعیت می‌داند هر چند مفهوم یک انسان کامل از طریق یک اثر هنری به تنهایی قابل دستیابی نیست اما باید گفت در هر خلق هنری یک قدم بیشتر به دستیابی آن مهم نزدیک می‌شویم (پارکینسون، ۱۹۷۷: ۱۳۹)

گلدمن شاگرد لوکاچ در بخارست زاده می‌شود وی در حوزه جامعه‌شناسی معرفت، فعالیت کرده است و توانسته است تحلیل‌های لوکاچ را تکمیل کند او از ساخت‌گرایی تکوینی سخن به میان می‌آورد که اساس این شیوه چنین است که رفتار انسان تلاش معنا دار در یک موقعیت معنی است که به تعادل بین انسان و محیط می‌انجامد (راودراد، ۱۳۹۴: ۹۰)

وی می‌گوید آثار هنری بزرگ ویژگی‌های اجتماعی دارند چرا که افراد قادر نیستند یک ساختن ذهنی بنا کرده و اسم آن را جهان‌بینی بنامند و در ادامه می‌آورد که تأثیر اثر هنری به سبب فهم نویسنده از آگاهی‌های گروهی نیست زیرا ورد به عرصه هنر مستلزم تسلط بر قواعد زیباشناختی است و نمی‌توان گفت هر کس بیشتر در اجتماع تنیده شده باشد بیش از دیگران از آرزوها و جهان‌بینی آن آگاه است و می‌تواند بهترین اثر هنری را خلق کند (همان: ۹۸)

گلدمن بین ساختارهای اقتصادی و ساختار می‌توان به طور خلاصه بین فرضیه‌های گلدمن و کارهای دیگر جامعه‌شناسی ادبیات تفاوت‌هایی قائل شد که یکی از آنها چنین است که آگاهی جمعی واقعی در آثار ادبی بازتاب نمی‌یابد بلکه نویسنده، به گرایش‌های خاص گروه اجتماعی انسجام می‌بخشد و در نتیجه نویسنده ساختارهای ذهنی گروه را در اثر منعکس می‌کند. و خبری از محتوای آگاهی جمعی نیست و ساختارهای ذهنی آفریده‌هایی جمعی هستند. با این نظر خلاقیت‌های فردی نویسنده کم اهمیت است و مطابق با نظریه مارکسیسم اساس جریان‌های ادبی هنری را طبقات اجتماعی می‌داند (گلدمن، ۱۳۷۷: ۶۷) و اوست که به زندگی نویسنده اهمیت نمی‌دهد.

گلدمن تعریف لوکاچ از رمان را می‌پذیرد و آن را سرگذشت جامعه‌ای تباه با ارزش‌هایی تباه گونه می‌پندارد و رمان در نظر وی فرد مسئله داری است که سرمایه، پول و کالا بر آن حاکم است اما به جستجوی آزادی و عدالت و عشق است و خود می‌داند با این تباهی چیزی به دست نخواهد آورد او فرم رمان را انعکاس زندگی روزمره در عرصه ادبیات می‌داند آن همدار جامعه فرد گرایی برای تولید بازار تولد یافته است پس میان فرم ادبی و رابطه انسانها با کالا همخوانی وجود دارد (همان: ۲۹) او از دونوع رابطه تولید و کالا سخن می‌گوید یکی رابطه‌ای که سالم است یعنی بین انسانها و کالا مطابق با نیازشان تولید وجود دارد و دیگری رابطه ناسالمی است که بین انسانها و نیازشان به تولید معنایی ندارد و کالا اصل است یعنی در نوع اول ارزشها بهنجار است اما در نوع دوم ارزشها سالم و بهنجار نیست پس در این نوع ارزش مبادله کاذب و مسلط بر جامعه است و وجه کیفی آن از بین می‌رود و درست ارزش



های راستین در دنیای رمان چنین است (عسگری، ۱۳۸۷: ۸۷) او اینگونه بین رمان و جامعه ارتباط ایجاد می‌کند رابطه طبیعی انسان با کالا اینگونه می‌شود که تولید آگاهانه‌ای انجام می‌شود که این نوع تولید بر اساس نیاز بوده و تولید کننده و مصرف کننده همدیگر را آگاهانه می‌بینند و ارزش کیفی کالا ارزشمند است اما در نظام سرمایه داری کالا نه برای فرد بلکه برای بازار تولید میشود و رابطه آگاهانه‌ای وجود ندارد و ارزش کیفی از میان می‌رود و پول به هدف غایی تبدیل می‌شود و اینجاست که بسیاری از صفات انسانی مانند نوع دوستی، اخلاق زیبایی شناسی از زندگی محو می‌شود و انسان موجودی بی جان و بی احساسی می‌گردد که فقط به قرار دادها می‌اندیشند. این ساختار دقیقاً در رمان منعکس میشود و جامعه به سمت تباهی می‌رود و قهرمان کسی است که ارزشهای واقعی را به کالبد جامعه باز گرداند (گلدمن، ۱۳۷۷: ۲۷۶)

با این تعابیر ارزش نقد جامعه‌شناسی به ما کمک می‌کند در ماهیت آثار ادبی پیش روی کمتر دچار اشتباه شویم (دیچز، ۱۳۶۹: ۵۵۲)

نقد فمینیستی

در نقدهای معاصر یکی از مهمترین نقدهای به روز نقد فمینیستی است که این نوع نقد به طور کلی به مسائل زنان می‌پردازد و این سؤال را ایجاد می‌کند که آیا بین فرشته زن و مرد تفاوتی وجود دارد فمینیست‌ها بین جنس و جنسیت فرق تأمل هستند چرا که نقد فمینیستی نقدی مؤلف‌تر است و به دنبال صدای مؤلف در حول مسائل زنان است در این نوع نقد از شیوه‌های نقادی جامعه‌شناختی و مارکسیسم و هرمنوتیک استفاده می‌کنند.

در نقد فمینیستی نقاد به دنبال سه مسأله می‌گردد اول بازیابی چهره زن و دوم اینکه اگر نویسنده زن باشد متن چه کیفیتی خواهد داشت. سوم اگر نویسنده زن باشد در معانی متن تفاوت‌هایی وجود دارد با این وجود در این نوع نقد بدگویی‌های زنانه از بین می‌رود و نقادان چنین اظهار می‌کنند که هیچ زنی زن آفریده نمی‌شود مگر اینکه جامعه آن را می‌آفریند (شمیسا، ۱۳۸۵: ۸-۳۷۷) با این وجود می‌توان به زن و داستان‌هایی که زنان می‌نویسند از دیدگاهی دیگر نگاه کرد و نظریات جامعه‌شناسان در مورد نقش زن و جنسیت زن را در آثار آنها باز کاوید که چگونه نویسندگان زن توضیحات و حالات خود را در داستان‌هایشان بازتاب داده‌اند.

خلاصه داستان زن شیشه‌ای نوشته راضیه تجار

زن مقابل آینه آهی می‌کشد موهای خویش را مقابل آینه رها کرده است او در مقابل چشمانش آسمان خراشی که پنجره‌هایی به شکل قلب داشته بیشترین جذابیت را برای او دارد با صدای تلفن سکوتش شکسته می‌شود و دست روی قلب می‌گذارد و موجی از درد را می‌راند سهراب مرد او زنگ زده است او همچنان با انبوهی از درد می‌گوید



خوبم برنامه دارند امشب را در بیرون شام بخورند اما سهراب باز هم دیر می‌آید زن سردش است در نهایت تنهایی از درد روی زمین می‌نشیند دکتر به او گفته است این مواقع عضلاتت را سست بگیر آرزو دارد مردش بیاید با صدای بلند از شدت درد با خود می‌گوید آه مردم اما نگار صدای درمی‌آید نمی‌خواست مردش صدایش را بشنود خیال می‌کرد او دیگر دوستش نخواهد داشت.

دکتر به او گفته بود هنوز هم می‌تواند زنده بماند و تنها داروی او این بوده که بودن را دوست بدارد او بود که دست به سوی مردش دراز کرده که باید مرا دوست بداری همانطور که برای ماندن محتاج به مسئله‌ای است نوشداروی مرگ را وابسته به عشق می‌داند. با هم برای قدم زدن می‌روند مرد به او می‌گوید دروغ است تو نخواهی مرد و او را به سمت زنده بودن سوق می‌دهد و زن فقط جمله دوستم بدار را بر زبان می‌آورد.

سالها از این کلام می‌گذرد رویش مرگ کند می‌شود زن می‌گوید مردم اما هیچ کس نفهمید چرا، او به عکس‌های گذشته نگاهی می‌اندازد حالا حلقه او هم گم شده بود به سمت گوشی می‌رود تماس می‌گیرد و زنی جواب می‌گوید و صدای بوقی ممتد می‌شنود روی تختش می‌افتد دستش را روی قلبش می‌گذارد و نگاهش را به سقف دوخته و برفراز قلبش یاد مرد را می‌گیرد. و سر او به یک سو می‌افتد. (زن شیشه‌ای، ۱۳۹۳: ۹۹-۸۹)

خلاصه داستان «مثل همه عصرها» نوشته زویا پیرزاد

زن از پنجره قبل از رفتن به بیمارستان منتظر آمدن دخترش می‌ایستد دخترش سر چهار راه از اتوبوس پیاده می‌شود خانه دو اتاقه او درست روبروی چهار راه است او از دور نگاهش می‌کند و فکر می‌کند روپوش دختر دارد کوچک می‌شود و کیف مدرسه‌اش کهنه است و کفش‌هایش هم کهنه شده است او هر روز برای دختر یادداشت می‌گذارد. شیرت را بخور موقع برگشت نان بخر دختر تا برگشتن مادر از کار بیدار می‌ماند و چند کلمه‌ای با او صحبت می‌کند جمعه‌ها روز بازار و پارک مادر و دختر است او جلو آینه می‌ایستد و موهای سفید خود را می‌بیند دختر و مادر یکی دو ساعتی که فرصت دارند همدیگر را ببینند برای هم از اتفاقات روز می‌گویند و می‌خندند و دختر از خنده مادر خوشحال می‌شود چند ساعتی تا آمدن دختر باقی مانده او می‌رود رخت‌های نشسته را بشوید که چشمش از پشت بام به بوق ماشین عروس می‌افتد آهی می‌کشد پیرزنی وسط خیابان است، ماشینها به او اشاره می‌کنند تندتر برود او نگاهش به آمدن دختر است در حالی که کفش او پای چپ او را می‌زند دختر با لبخند وارد می‌شود و سلام می‌کند و به مادر می‌گوید پیرزن را دیدی عین لاک‌پشت می‌خرید و هنوز پای زن درد می‌کند (مثل

همه عصرها، ۱۴۰۰: ۷۸-۷۵)



تحلیل اجتماعی داستان کوتاه زن شیشه‌ای راضیه تجار

نویسنده متعلق به یک طبقه اجتماعی است و خواه ناخواه جهان‌بینی همان طبقه را بازتاب می‌دهد سپس اثر هنری را در حقیقت یک نفر نمی‌آفریند بلکه یک طبقه آن را می‌سازد (شمیسا، ۱۳۷۸: ۲۹۲).

راضیه تجار در سال (۱۳۴۳) در تهران زاده می‌شود تاریخ تحصیل رشته روان‌شناسی است وی از زنان نویسنده‌ای است که در مورد زنان دست به قلم برده است و داستان مذکور در سال ۱۳۹۲ به چاپ رسیده است.

شروع داستان نگاه زن در آینه‌ای و آهی سرد، هر چند از داخل آینه دورنمایی وسیع دیده می‌شود چرا که آینه، پنجره، اتاق در داستان‌ها نمادهایی از افق دید و دنیای شخصیت داستان را دربرمی‌گیرند و در اینجا زن با نگاه در آینه غرق در وجود خود می‌شود او از تنهایی عجیبی رنج می‌برد. وی در این داستان از تمام حقوق بارز زندگی خود محروم است چرا که می‌خواهد شبی را با شوهر بیرون برود اما مرد با بی‌تفاوتی تمام از خواسته او می‌گذرد و بهانه‌جویی می‌کند. اجتماع غالب داستان چنین است که مرد حتی به گلهای خانه می‌اندیشد غیر از حال خوب زن! اما برخلاف مرد، زن با دنیای عاطفی خود با دیدن هوای بارانی، شوهر را توصیه می‌کند که با هوای بارانی چتر و کلاه یادش نرود.

تنهایی اجتماعی و بارزترین مشخصه این داستان است نویسنده به سالن بزرگ با تنهایی بزرگ اشاره می‌کند و می‌خواهد بگوید اگر چه در عصر مدرن خانه‌ها مدرن شده‌اند اما انسان تنها تر گشته است. شخصیت اول داستان در نهایت بیماری آن هم از جانب قلب و مرکز وجود به سر می‌برد در نبود مردش آهی می‌کشد اما وقتی متوجه آمدن او می‌شود آه جگر سوز را فرو می‌خورد که مبادا مردش از شدت درد با خبر شود. او می‌ترسد که اگر درد او را بداند دیگر دوستش نخواهد داشت و درد ترس از دوست داشته نشدن از درد جسم او کمتر نیست.

زن در این داستان در پشت درهای بسته است هر دری را می‌کوبد کسی در برای او نمی‌گشاید دکتر تنها راه زنده ماندنش را عشق تجویز می‌کند گویا اجتماع حاکم بر داستان از عشق عاری است هر چند زن خود را عاشق‌ترین فرد معرفی می‌کند و از احساس می‌گوید زندگی را پر مفهوم می‌داند و می‌گوید «همیشه عاشق بوده‌ام، همیشه همه چیزهایی که نشان از هستی دارند دوست داشته‌ام».

در نگاه اجتماعی زن تمام گل‌ها پژمرده و شاخه‌ها شکسته‌اند و همه زنان جیغ کشیده‌اند.

اوست که دست نیاز به طرف مردش دراز می‌کند زیرا اجتماع او اجتماعی نیست که زن بتواند به تنهایی از پس مشکلات برآید.



مرد تنهایی زن و عشق را نفهمیده است و زن هیچگانه به خویش فکر نکرده و خود را فدای زندگی کرده است و درد تن را درد زندگی می‌دانسته است. خنده زن در اجتماع داستان تلخ است او داستان خارکن و انگستان خونی را برای مردش تعریف می‌کند زیرا زندگی را فقط کوشش بیهوده ای تلقی می‌کند تا به مرگ برسد.

در نگاه زن عشق بالاتر از هر چیز است در آن اوایل زندگی با وجود عشق پیشرفت بیماری کندتر شده است اما وقتی زمستان را باور کرده است این بیماری شدت زیادتری پیدا می‌کند. زمستان نماد اجتماعی سکوت و سردی مفرطی است که جامعه زن دامنگیر آن است.

صدای ناله زن را هیچ کس نمی‌شنود اوست که به گذشته خود رجوع می‌کند به روزهای خوب خویش، به آینه، شمعدان، قرآن و حلقه ازدواج، توجه اش به گم شدن حلقه پیوند می‌خورد و شوهر علت گم شدن حلقه را کلاغ می‌داند. هر چند کلاغ در فرهنگ ایرانی ما تباهی و خرابی است. و در این داستان از ناامیدی محض سخن می‌گوید، زیرا وقتی از بردن حلقه توسط کلاغ پرسیده می‌شود در پاسخ می‌شنود که «دیگر دیر شده بود» در این داستان از پژمرده شدن گل‌های حسن یوسف صحبت به میان می‌آید و پوشانده شدن شیشه‌ها توسط باران که جایی را نمی‌توان دید یأس و ناامیدی چشم‌گیری بر اجتماع داستان حاکم است.

و در نهایت داستان از شاخه خزان دیده‌ای سخن به میان آمده است و حکایت زندگی زن را تراژدی گونه بیان می‌کند که با خیانت همسرش رو به رو می‌شود و در نهایت از درد آرام مثل پروانه‌ای جان از گوشه لب او می‌گریزد. با نظر به تحلیل جامعه‌شناختی داستان می‌توان به محتوایی جامعه‌شناختی با نظر به تحلیل اجتماعی داستان می‌توان به محتوای جامعه‌شناختی آن اشاره کرد و یادآور شد که در ادبیات زنان فضای داستان محدود است و نویسنده به توصیف محل زندگی و شغل خود بیشتر معطوف است.

فراموش شدگی اجتماعی زن

همچنانکه در تحلیل داستان اشاره شد تنهایی و فراموش شدن اجتماعی زن از نکاتی بود که به آن اشاره شد و در اجتماع نویسنده زن در هاله‌ای از فراموشی است و گویا هیچ کس او را نمی‌بیند با پنجره گل و ... سخن می‌گوید و درد او را درد نمی‌انگارند تا در نهایت شدیداً دست کمک دراز می‌کند.

خودجویی و خودیابی

در این اجتماع داستان زن خویشتن خویش را یافته است به تنهایی خود واقف است خویش را دریافته است به صورت صریح از عشق سخن می‌گوید تنها راه نجات را عشق می‌داند و عشق براو غلبه پیدا کرده است و برخلاف دهه‌های پیشین عشق را کتمان نمی‌کند بلکه برای نگه داشتن عشق درد را کتمان می‌کند زیرا می‌خواهد که دوست



داشته شود و گویا نقص جسمانی مانع از طلوع عشق در وجود او می‌شود و جامعه‌ای را ترسیم می‌کند که مردمان آن جسم را برعشق برتر می‌دانند و این کلمه بی‌معنی است.

مردستیزی

در اجتماع حاکم بر داستان و مردستیزی موج می‌زند چرا که او هیچ‌گاه دردهای زن را جدی نمی‌گیرد با خودخواهی مردان اجتماع روبرو هستیم و این خودخواهی تا جایی پیش می‌رود که عشق آغازین سالهای عمر به تنوع‌طلبی مردان منجر می‌شود و یکی از دردهای زنان اجتماع شاید این مسئله باشد.

دغدغه زیست

زن در جامعه داستان دغدغه زیست دارد برای ادامه حیات دست کمک به سمت دیگری دراز می‌کند زیرا هویت او هنوز که هنوز است مشخص نشده است. ترس از تنهایی دارد و ترس از مرگ. هیچ‌گاه خودش را نمی‌بیند چون می‌خواهد که باشد یعنی از خویشتن خویش می‌گذرد. در نهایت درد اجتماع خویش را از پزشکی سالخورده می‌پرسد و اوست که تنها راه نجات جامعه را دوستی، عشق ورزیدن و دوست داشتن انسانها معرفی می‌کند.

تحلیل اجتماعی داستان «مثل همه عصرها»

این داستان نوشته زویا پیر زاد نویسنده ارمنی تبار ایرانی است که در سال ۱۳۳۱ در آبادان به دنیا می‌آید در همان شهر تحصیلات خویش را آغاز می‌کند و سپس در تهران ازدواج کرده و در همان شهر زندگی می‌کند از آثار اومی توان: «چراغها را می‌خواهم خاموش کنم» و «عادت می‌کنیم» و «طعم گس خرمالو» را یاد آور شد و در نهایت در سال ۱۳۶۹ داستان کوتاه «مثل همه عصرها» را می‌نویسد.

همچنانکه از اسم داستان پیداست در ذهن نویسنده همه عصرها مانند هم هستند و یکنواختی زندگی قهرمان داستان را به نمایش کشیده است و سپس در اولین کاراکتر داستان نمایی از پنجره را به تصویر می‌کشد و در داستان زن شیشه‌ای از نویسنده‌ای دیگر نگاه درآینه اولین کاراکتر داستانی بود اینگونه است که این شخصیت‌ها از نگاه جامعه شناختی اگر چه آزاد اند اما در حصار قرار دارند که فقط نظاره‌گری می‌کنند و در اصل واسطه‌ای ولوپنجره بین این شخصیت‌ها و محیط وجود دارد اگرچه فضای ایجاد شده در پیکره داستان خانه‌ای ایست دو اتاقه که دقیقاً روبه روی چهار راهی است که اولاً چراغ قرمزی بر روی چهار راه وجود دارد و در درجه بعد زاویه دید بر رفت و آمد انبوهی از مردم است که زن هر روز آنرا به تماشا می‌نشیند و شخصیت جامعه شناختی داستان فقط



نظاره گر جنب و جوش وزندگی دیگران است و خود با محدودیت هایی روبه روست که نمی تواند همسوبا اجتماع باشد و به مانند چراغ قرمز برای وی محدودیت هایی است .

زاویه دیگر دید او بر دخترش است که کوتاهی روپوش وی و کهنگی کفش فرزندش به وی دهن کجی می کنند زندگی چنین خانواده هایی حکایت از فقر و تهی دستی دارد زن نان آور خانه است و ناچار است مرد گونه کار کند اما سعی می کند این نکته عاطفه و مادرانگی وی را تحت شعاع قرار ندهد یعنی از پس وظیفه اصلی او که یک مادر است به خوبی برمی آید و هرروز با کلمات محبت آمیز نسبت به دختر خویش این حس را به او القا می کند و مهربانانه به او توصیه می کند که هرروز قبل از رفتن به مدرسه یک لیوان شیر را بنوشد .

روز جمعه برای شخصیت های داستان بهترین روز است زیرا تنها روزی است که مادر سرکار نمی رود و با فرزندش اگر هوا خوب باشد به پارک ، گردش و بازی می روند و از نگاه جامعه شناسانه این گونه شخصیت ها سهم کمی از شادی و تفریح در زندگی دارند آن هم اگر مشکلی پیش رویشان نباشد .

زن با ظاهر شدن موی سپید در سر مقابل آینه غمگینانه گذر عمر را می بیند خوشحالی آنها اندک است با کوچکترین اتفاقات روزمره خوشحال میشوند و می خندند و توقع اندکی از زندگی دارند .

او از پنجره نظاره گر بدرقه عروسی است که با بوق ماشین ها به بدرقه رفته اند نفس بلندی می کشد یعنی خوشبختی را خارج از حصار خانه خویش می بیند و آه می کشد ناگهان چراغ قرمز می شود و محدودیت های اوست که بارز می گردند ، هرچند نگاه عابران به ماشین عروس (خوشبختی) دوخته شده است اما با پیدا شدن پیر زنی در خیابان نظر همه معطوف او می شود که بسیار کند حرکت می کند اینجاست که سیر اجتماعی زندگی خوشبختی زن بسیار کند حرکت می کند و در نهایت دختر به خانه می آید و از عروس (خوشبختی) می گویند اما هنوز کفش پشت پای او را می زند و دردهای وی بسیار است ، با توصیفاتى که از تحلیل داستان داشته ایم می توان به چند نکته اشاره کرد .

برون فکنی بغض تاریخی داستان

در این داستان صدای پای هیچمردی شنیده نمی شود اما قفس پنجره ، چراغ قرمز ، درد و تنهایی ، فقر ، همه و همه حکایت از آن است که اجتماع داستان هنوز اجتماع سنتی است و محدودیت های زیستی در این داستان مشخص است وی از شادی و خوشبختی بهره ای اندک دارد .

خود جویی و خود یابی و دغدغه زیست



در این داستان زن از لحاظ فردی «من فردی» خویش را یافته است چنانکه نه تنها از مرد کمتر نیست بلکه همانند مرد نان آوری می‌کند اما در نهایت دغدغه‌های زیستی وی را آزار می‌دهد و غصه می‌خورد و نامحسوس از بعضی مشکلات شکایت دارد.

نتیجه‌گیری

با نگاه به دوداستان اخیر می‌توان گفت زن در این آثار بدون قدرت و تسلیم شرایط و وابسته به مرد است و هنوز دغدغه‌های نویسندگان زن مسائلی است که جامعه سنتی از دیر باز با آن دست و پنجه نرم کرده است فراموش شدگی تاریخی و اجتماعی در این دو داستان مشهود است تنهایی و ترس از تنهایی، درد مندی و سکوت و تسلیم در برابر زندگی موجود و دغدغه‌های زیستی و مرد انگاری درونی و نان آوری و در نهایت یاس و ناامیدی از مهمترین نکات جامعه‌شناختی است شخصیت‌های اجتماعی ترس از گفتن نیازها دارند چرا که احساسات اجتماعی بیمار گونه است و توصیه بر این است که تنها راه‌هایی ازین بیماری باز یابی مسایل انسانی و دوستی و محبت اجتماعی و... است و همچنان مرد ستیزی اجتماعی از دیگر دغدغه‌های زنان نویسنده است اما نکته قابل توجه اینکه در خلال سالهای نگارش داستان «مثل همه عصرها» زن از نظر فمینیستی و اجتماعی فرصت نیافته است خود بینی خویش را کامل کند و از پدیده عشق سخن گوید اما در داستان «زن شیشه‌ای» این مشخصه بارز گشته و بیانگر این است که نهضت فمینیستی در ایران تکامل خویش را طی می‌کند.



منابع

- ال‌گرین، ویلفرد و دیگران (۱۳۷۳) *راهنمای رویکردهای ادبی*، ترجمه زهرا مهین‌خواه، ج ۲، تهران: اطلاعات.
- پیرزاد، رویا (۱۴۰۰) *مثل همه عصرها*، تهران: نشر مرکز.
- تجار، راضیه (۱۳۹۳) *زن شیشه‌ای*، تهران: انتشارات سوره مهر.
- دستغیب، عبدالعلی (۱۳۸۷) *در آینه نقد*، تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- دیجز، دیوید (۱۳۶۹) *شیوه‌های نقد ادبی*، ترجمه محمدتقی صوفیانی و غلامحسین یوسفی، تهران: علمی.
- راودراد، اعظم (۱۳۹۴) *نظریه‌های جامعه‌شناسی هنر و ادبیات*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۴) *آشنایی با تعداد ادبی*، تهران: سخن.
- ستوده، هدایت‌اله (۱۳۷۸) *جامعه‌شناسی در ادبیات فارسی*، تهران: آوای نور.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۷) *نقد ادبی*، تهران: فردوس.
- عزیز‌الماضی، شکری (۱۹۶۸) *فی نظریه الادب*، بیروت: دارالحدائث.
- عسگری، عسگر (۱۳۸۷) *نقد اجتماعی رمان معاصر فارسی*، تهران: نشر فرزاد.
- کوثری، مسعود (۱۳۸۶) *تأملی بر جامعه‌شناسی ادبیات*، تهران: باژ.
- گلدمن، لوسین و دیگران (۱۳۷۷) *درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات*، مجموعه مقالات ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: نقش جهان.
- لوکاج، جورج (۱۳۸۱) *جامعه‌شناسی رمان*، ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: چشمه.
- لوکاج، جورج (۱۳۷۳) *پژوهشی در رئالیسم اروپایی*، ترجمه اکبر افسری، تهران: علمی فرهنگی.
- میرصادقی، جمال و مینت (۱۳۷۷) *وانامه هنر داستان زیستی*، تهران: نشر کتاب مهناز.
- ولک، رنه و وارل، اوستفن (۱۳۷۳) *نظریه ادبیات*، ترجمه ضیاء موحد و دیگران، تهران: علمی فرهنگی.
- هوف، تراهام (۱۳۶۵) *گفتاری درباره نقد*، ترجمه نسرین پروینی، تهران: سپهر.

Sarter, J. P(1950). What is literature? London Methuen

Parkinson, G. (1987). Gevrg Lukacs, London.



Literary sociological critique of the two short stories "Zan sisheii" and "Mesle hameye asrha"

Yousef safian boldaji¹

Abstract

Sociological critique is formed by theorists such as Lukachc and Goldman, and every literary writing rises from the depths of society. The present article deals with the sociological critique of two short stories, "Zan sisheii" by Razieh Tojar and "Mesle hameye asrha" by Zoya Pirzad. While social analysis of stories, it recovers the forgetfulness of women in the storytelling community, and deals with self-seeking and self-discovery, as well as the concerns of women in the story community, and determines that the concerns of women storytellers today are loneliness, silence, despair and social attachments. However, women's social life is on a good evolutionary path.

Keywords: Criticism, Sociology of Literature, Women, Short Story

¹ . Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Abadan Branch, Islamic Azad University, Abadan, Iran.//Email: you.safian@iauabadan.ac.ir